

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

١٣٥٧١٩



دانشگاه ارومیه

فلسفه ی هستی شناسی شاملو

امیررضا کفاشی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

۱۳۸۸

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

استاد راهنما:

۱۳۸۸/۲/۸

دکتر فاطمه مدرسی

اطلاعات درک همی بز
تسبیه و آرن

۱۳۸۷۱۹

تقدیم به فرشته ای که بال مهرش را بی دریغ، هم در آن هنگام که به پستوی تنگ رختناک نا امیدیم خزیده
بودم، بر آسمان بی ستاره ی آرزوهایم گسترد، تا مرا باوری باشد به طلوع سپیده دم و اینکه

فرشته افسانه نیست

تقدیم به استاد عزیز و ارجمند سرکار دکتر فاطمه مدرسی

چکیده :

هستی‌شناسی، یعنی شناخت خدا، انسان، جهان و هرآنچه که در هستی است، از سوی متقدمان شعر معاصر که در آثار شاملو به بررسی و تحقیق پرداخته‌اند، در باب یکی از اساسی‌ترین جنبه‌ها و تأملات شاعرانه‌ی وی که پرداختن به مفاهیم مجرد و ماورایی است، کتابی نوشته نشده و یا خیلی کم دیده شده که مقاله یا کتاب مستقلی در باب آن پرداخته شده باشد.

مراد، از هستی‌شناسی شاملو مجموعه عقاید، باورها و نظریات اوست در مورد هستی و مسائل فلسفی و روان‌شناسی که به نوعی آثار او را تحت شعاع قرار داده‌اند و به سبک و سیاق خاصی که مخصوص خود شاملو است آثار او را آراسته‌اند. نگاه شاملو به هستی عمیق و ناب و متناسب با ذهن بشر امروزی است. هستی‌شناسی مدرن شاملو، آشنایی به زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف و نیز احاطه‌اش به فرهنگ کهن فارسی و خاصه به عرفان ایرانی، سبب شده تا دیدی عمیق و نکته‌پرداز به هستی و مقوله‌های آن داشته باشد و شناسایی هستی را برای انسان مدرن سهل‌تر نماید. چراکه او به زبان و اندیشه‌ی زمان سخن می‌گوید.

واژگان کلیدی: شاملو، هستی‌شناسی، خدا، انسان، جهان، عشق، مرگ

فصل اول

- ۱.....مقدمه
- ۹.....تعریف مسأله
- ۹.....روش تحقیق
- ۹.....پیشینه ی تحقیق
- ۱۰.....پیشنهاد برای تحقیقات آتی

بیوگرافی

- ۱۰.....تولد و سال های پیش از جوانی
- ۱۱.....دوران فعالیت سیاسی و زندان
- ۱۱.....ازدواج اول و چاپ نخستین مجموعه شعر
- ۱۲.....دستگیری و زندان
- ۱۲.....ازدواج دوم و تثبیت جایگاه شعری شاملو
- ۱۲.....فعالیت های سینمایی و تهیه نوار صوتی
- ۱۳.....آشنایی و ازدواج با آیدا سرکیسیان
- ۱۴.....سفرهای خارجی
- ۱۵.....انقلاب و بازگشت به ایران

- ۱۶.....دفترهای شعر.....
- ۱۷.....شعر(ترجمه).....
- ۱۷.....داستان و رمان و فیلم نامه.....
- ۱۸.....رمان و داستان(ترجمه).....
- ۱۹.....نمایش نامه(ترجمه).....
- ۱۹.....متن های کهن فارسی.....
- ۱۹.....شعر و قصه برای کودکان.....
- ۲۰.....سردبیری نشریه ها.....
- ۲۱.....مجموعه کتاب کوچه.....
- ۲۱.....سخنرانی و شعرخوانی.....
- ۲۲.....سایر آثار و فعالیت ها.....
- ۲۳.....کتاب ها و آثار در مورد احمد شاملو.....
- ۲۴.....مقالات و ویژه نامه ها در مورد احمد شاملو.....
- ۲۴.....تصویری.....
- ۲۴.....ترجمه ی آثار به زبان های دیگر.....
- ۲۵.....جوایز.....
- فصل دوم
- ۲۷.....خدا در شعر شاملو.....

۲۸.....تعریف شطح

۳۰.....وحدت وجود

فصل سوم

۵۹.....انسان و خویشتن آدمی

۶۰.....انسان کامل

۶۳.....هدف از خلقت انسان

۶۹.....خودجوشی و خلاقیت انسان

۷۰.....انسان جستجوگر

۷۱.....انسان، مایه ی اعتبار هستی

۷۱.....انسان سرشار از امید

۷۲.....انسانی با روحیه ی نوع دوستی

۷۴.....انسان جاودان

۷۴.....انسان واقع بین و تشنه ی تجربه

۷۶.....انسان، معجزه ی هستی

فصل چهارم

۸۰.....عشق

۸۲.....عشق در بازگشت

۸۳.....عشق در رابطه با جهان

- ۸۶.....عشق انگیزه ی حرکت و پویایی
- ۸۷.....عشق مایه ی جاودانگی
- ۸۸.....عشق خواهر مرگ
- ۹۰.....ادوار عشق در زندگی شاملو
- ۹۳.....عشق ورزی به معشوق زمینی
- ۱۰۲.....عشق رمز زیستن
- ۱۱۲.....وحدت عاشق و معشوق
- ۱۱۵.....عشق و سعادت زندگی
- ۱۱۷.....عشق و تقدیر
- ۱۱۸.....نخستین نگاه
- ۱۱۹.....عشق را یا خواهش جسمانی کاری نیست
- ۱۲۰.....سکوت عشق
- فصل پنجم
- ۱۲۳.....مرگ (دوزخ و بهشت)
- ۱۲۶.....انتخاب مرگ
- ۱۲۷.....مرگ را به اختیار برگزیدن
- ۱۲۷.....مرگ، تجربه ی غم انگیز زندگی
- ۱۳۱.....انسان نامیرا است

۱۳۲..... شرط حیات دوباره.....

۱۳۳..... بهشت و دوزخ.....

فصل ششم

۱۳۵..... نگاه شاملو به طبیعت و مظاهر آن.....

۱۳۵..... سپیده دم، شب و خروس.....

۱۳۶..... خورشید و نور آن.....

۱۳۷..... غروب و طلوع آفتاب و بیشه ی باران شسته.....

۱۳۷..... خزه.....

۱۳۸..... شب و بانگ خروس و خورشید.....

۱۳۹..... سبزه و سنگ.....

۱۴۰..... خدا و پرستو.....

۱۴۰..... موج سنگین گذر زمان، نسیم، باران، نیلوفر.....

۱۴۲..... آفتاب، جنگل و دریا.....

فصل هفتم

۱۴۳..... نتیجه گیری.....

۱۴۴..... نتیجه گیری کلی.....

۱۴۸_ ۱۵۱..... کتاب نما.....

فصل اول

مقدمه

عده ای که خود هنوز اسیر عالم صفاتند و راه به عالم معنا نبرده اند شاملو را متمایل به تفکرات دهری و پای بند به امور مادی جدا از عالم معنا تلقی می کنند و به غلط از او چهره ای ساخته اند که با خدا و عالم بالا در ستیز است.

به گفته ی آنها شاملو شاعر پای بند خاک است، از واقعیات می گوید، از مردم، بودن و چگونه بودن. درست است که شاملو شاعر زمینی است، ولی اکثر مضامین سروده های وی در ارتباط با عالم معناست و براستی رسالت انسان نیز جز این نمی تواند باشد که با به کارگیری امکانات مادی و حواس خویش راه به عالم معنا برد. برای نمونه شعر زیر برگرفته از تورات^۱ و روایات اسلامی است:

و مسجد من

در جزیره یی است

هم از این دریا

اما کدامین جزیره، نوح من، ای ناخدای من

تو خود آیا جستجوی جزیره را

از فراز کشتی

کبوتری پرواز می دهی

خدارا

^۱ - تورات، آیات ۱۳-۴ باب ۸ سفر پیدایش

مسجد من که جاست

ای ناخدای من!

در کدامین جزیره آن آبگیر ایمن است

که راهش از هفت دریای بی زینهار

می گذرد^۱

عرفان شاملو سرشتی مجزا از عرفان ناب اسلامی چون مولانا و خیام و حافظ ندارد. برای نمونه با اندکی تأمل در این سروده متوجه می شویم که میان مسجدی که شاملو از آن سخن می گوید با مسجدی که مولوی در تصور دارد، تفاوت چندانی وجود ندارد. مسجد هر دوی آنها نه مسجد ظاهری که سجده گاه دل است. مولوی مسجدش را چنین معرفی می کند:

ابلهان تعظیم مسجد می کنند در جفای اهل... دل جد می کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کان اندرون اولیاست سجده گاه جمله است، آنجا خداست^۲

شاملو به شدت تعلق خاطر به مفاهیم ماورایی و مجرد دارد و از دیدگاه وی همه ی این مفاهیم قابل پذیرش اند. او در جای جای اشعارش از خدا، روح، نفس، جان، معاد، دوزخ و بهشت سخن می گوید و به آنها یقین دارد. بر خلاف اندیشمندان عصر خود که خدا را مرده می پندارند و روح را افسانه، شاملو مقصودش را از حقیقت به روشنی بیان می کند:

آه!

^۱ - ققنوس در باران، ص ۲۷
^۲ - مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۱۲۲ به بعد

این جماعت حقیقت را

تنها در افسانه می جویند

یا آنکه حقیقت را

افسانه ای بیش نمی دانند

و آتش من در ایشان نگرفت

چراکه درباره ی آسمان

سخن آخر را گفته بودم

بی آنکه خود از آسمان

نامی

به زبان آورده باشم^۱

او از اینکه عده ای عالم معنا و حقایق معنوی را عاملی برای سلب آزادی های فردی و اجتماعی می دانند، تأسف می خورد. او متأسف است از اینکه مفاهیم معنوی آنچنان راه به بیراهه برده اند که دیگر روح را به عالم بالا دلالت نمی کنند. بلکه به جانب دوزخ رهنمونند:

و دریغا که راه صلیب

دیگر

نه راه عروج به آسمان

^۱ - ققنوس در باران، ص ۱۱

که راهی به جانب دوزخ است و

سرگردانی جاودانه روح^۱

شاملو ذهنی به شدت متأثر از فرهنگ غنی ایران داشته است که البته مضمون غزل های منتخب وی از شاعران کهن که بر نوار مضبوط است، مؤید این نظر می باشد.

شاملو ضمن پذیرش این مفاهیم غنی ایرانی اسلامی، طالب برخوردی جدی با آنها و باز فهمی صحیح آنهاست. انتخاب گزیده ی اشعار شاعرانی چون خیام، مولوی و حافظ و ارائه ی آنها در قالب نوار صوتی توسط شاملو، خود مؤید توجه وی به افکار و اندیشه های این عارفان بزرگ در مورد مسائل مابعدالطبیعه است. چرا که برای شاعران نام برده اهمیت این موضوعات، فراتر از مناسبات حاکم بر جامعه بوده است. بطوریکه خیام نیز اعتقاد مردم را آن چنان غرق در غبار توهم و سوء تفاهمات می بیند که می گوید:

قومی متفکرند در مذهب و دین قومی به گمان فتاده در راه یقین

می ترسم از آن روز که ساقی گوید کای بیخبران راه نه آنست و نه این^۲

یعنی این مضامین و حقایقی که شاعران در پی آن بوده اند، به قول شاملو مفاهیم مجرد هستی و بسی فراتر از مذهب و دین می باشند و در واقع دغدغه ی همیشگی و ازلی بشر حتی قبل از پیدایش ادیان بوده است.

چنان که خود شاملو در مقاله ای می نویسد:

"مسیحیت گرفتار فراموشی شده، از یاد برده است که عیسای ناصری به خاطر اثبات کدام عقیده تن به شکنجه ی صلیب سپرد. همچنان که ما مسلمانان از یاد برده ایم که پیشوایانمان خرما و نان جو می خوردند، جامه پیر و صله می پوشیدند، بر حصیر مسجد می خفتند و شرافت را در عدالت و بزرگی را در برابری با خلق خدا می شناختند" آری او کاملاً واقف به حقیقت است و آن را از زیر خروارها غبار دروغ و تزویر بیرون می کشد، می تکاند و چهره حقیقی آن را به ما می نمایاند:

^۱ - همان

^۲ - رباعیات خیام، ص ۲۰۳

^۳ - از مهتابی به کوچه، ص ۱۷۶

گر تائید و پاک و مسلمان

نماز را

از چاوشان نیامده بانگی^۱

جاودانگی

از جمله مسائل مهم و قابل تأمل در حیطه ی مفاهیم مجرد و مابعد الطبیعه ، مفهوم جاودانگی است. این اصطلاح کاربردی دیرین در تاریخ ادیان دارد و آن کیفیتی است که از آن خدایان می باشد و آدمیان فانی از آن بی بهره اند. این مفهوم در ادیان به صورتی دیگر مطرح می شود. به طوریکه آدمیان را نیز شامل می شود. در آثار شاملو نیز سروده هایی با چنین مضمون بسنیر به چشم می خورد:

و جاودانگی

رازش را با تودر میان نهاد

پس به هیات گنجی درآمدی

بایسته و آزانگیز

که تملک خاک را و یاران را

از این سان دلپذیر کرده است.^۲

از دید وی ، آنچنان که در این سروده نیز بیان کرده است، خاک که کنایتی از تن آدمی است، فاقد ارزش ذاتی می باشد. ولی وقتی این تن پذیرای وجودی مطلق می شود، به هیات گنجی جاودانه در می آید. چنین قضاوتی در مورد تن و کالبد بشر را در اشعار حضرت مولانا جلال الدین نیز می توان یافت:

^۱ - مجموعه آثار، با چشمها، مرثیه های خاک، ص ۶۵۳

^۲ - مجموعه آثار، مرثیه های خاک، ص ۶۵۰

این من نه منم توانکه من گویی کیست
من پیرهنی بیش نیم سر تا پای
گویا نه منم در دهنم گویی کیست
آنرا که منش پیرهنم گویی کیست^۱

در این سروده ی شاملو، جاودانگی رازی است که با در میان نهادن آن با خاک که تعبیری از جسم و کالبد انسان است، تملک این خاک را که دیگر به واسطه روح جاودانه به هیات گنجی بایسته درآمده، دلپذیر می نماید. او انسان و آدمی را صرفاً خاک نمی داند، بلکه اصل او را همان روح جاویدان می داند که هرگز نمی میرد. نظیر چنین مضامینی در رباعی بی از مولوی مطرح می شود. او بر این عقیده است که انسان نه همین تن خاکی که خود همان امانتی است که دیگر کائنات از پذیرفتن آن عاجز بوده اند، در حالیکه کالبد بشر این امانت را که همانا روح خداست به تمامی پذیرا شده است. مولانا تأکید می کند هر که بدین حقیقت واقف گردد برآستی که جاودانه شده و سر ز دایره مکنونات و افلاک برخوردار خواهد افراخت:

گر قدر کمال خویش بشناختمی
دامان خود از خاک برداختمی
خالی و سبک بر آسمان تاختمی
سر بر فلک نهم بر افراختمی^۲

در رباعی بی دیگر در بیان مفهوم جاودانگی و بی سرانجامی چنین می سراید:

ماییم که از باده بی جام خوشیم
هر صبح منوریم و هر شام خوشیم
گویند سرانجام ندارید شما
ماییم که بی هیچ سرانجام خوشیم^۳

در واقع مولانا می خواهد بگوید که اگر انسان همان خداست، خدا و انسان به هیچ عنوان دو مفهوم جدای از هم نیستند، بلکه یک مفهوم با دو نامند. پس بر اساس چنین تفکری نمی توان برای انسان، سرانجام و انتهای متصور شد. چرا که خدا را سرانجامی نیست و ابدی است. شاملو نیز در تفکری برگرفته از همین موضوع این چنین می گوید:

نه!

دیگر تردیدی بر جای به نمانده است

مگر

قاطعیت وجود تو

که از سرانجام خویش

به تردیدم می افکنند^۴

۱ - کلیات شمس، ص ۱۳۲۲

۲ - همان، ص ۱۴۹۴

۳ - همان، ص ۱۴۳۳

۴ - مجموعه آثار، مرثیه های خاک، ص ۶۶۶

شاملو نیز معتقد بر قاطعیّت وجود خداست. اما اگر قاطعیّت وجود حق به حسی باشد که شامل تمامی کائنات گردد، در این صورت تردیدی جز سرانجام انسان بر جای نخواهد ماند. چراکه بنا این اوصاف ذات جوهری انسان سرانجامی نخواهد داشت، ازلی بوده و ابدی خواهد ماند. به عبارتی موجودی جاودانه خواهد بود که وی را زوالی نیست و ابدی است. این چنین تفکری را در ادبیات عرفانی در مفاهیمی نظیر فنا و بقا می توان مشاهده نمود. یعنی وقتی فرد مطلع به حقیقت جوهر و اصل خود می گردد، وجود فرد در ذات حق فانی می گردد و حق او را بعد از فنا یا همان انکار کالبد عرضی، ذاتی میرا از لوث و بقایی ابدی ارزانی می دارد. سهره وردی در کتاب عوارف المعارف خود به فنا اشارت کرده و گفته است: "الفناء المطلق هو ما يستولى من امر الحق سبحانه و تعالى على العبد فيغلب كون الحق سبحانه على كون العبد"^۱ یعنی فناى مطلق؛ چیرگی امر پروردگار پاک و بلند مرتبه است بر بنده بطوری که هستی حق بر هستی بنده مستولی گردد. اینگونه است که بنده با فناى فی الله که چیزی جز خودشناسی و به تبع آن انکار وجودی به نام انسان است، تازه می فهمد که خود خداست و به قول حافظ که می فرماید:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز^۲

به عبارتی علت هجران و عدم وصال نشناختن خویشتن است. شاملو تنها راه شناخت خویشتن را انکار وجودی به نام انسان می داند:

با درافکندن خود به درّه

شاید

به شناخت خویش دست یابم^۳

به عقیده ی شاملو خودی که برای شناسایی خویشتن به دره افکنده می شود همان حجابی است که در شعر حافظ بدان اشاره رفت. یعنی همان گمان غلط از خویشتن که دچار آنیم و می پنداریم ((من)) موجودی است که مشغول به زندگی است و خدایی قویتر از این ((من)) ناظر بر کارهای اوست و هرازگاهی اگر فرصت کند به اونیز می پردازد. در حالیکه حقیقت غیر از این است. حقیقت این است که هست و نیست، هستی خداست و تعینی به نام انسان چون جزئی از این هستی است پس او نیز جزئی از این مجموعه بزرگ یعنی خداست و همگی این نامها و رنگها و کثرات

^۱ - عوارف المعارف، ص ۲۴۷

^۲ - دیوان حافظ، ص ۲۰۹

^۳ - سکوت سرشار از ناگفته هاست، کتاب صوتی

عرض اند و ذات و حقیقت و ماهیت همه یکی است و آن ذات یگانه به یقین کسی جز خدا نمی تواند باشد. از اینروست که انسان به حکم داشتن ماهیتی ابدی جاودانه است. در سروده ی "سه سرود برای آفتاب" شاعر، دو واژه ی همیشه و جاودانگی را مترادف هم قرار می دهد و حسرت گریزیا بودنشان را می خورد:

و خورشید لحظه یی سوزان است

مغرور و گریزپای

لحظه مکرر سوزانی است

از همیشه

و در آن دم که می پنداری

بر ساحل جاودانگی پا بر خاک نهاده ای

این تنگ چشم

از همه وقتی پا در گریز تر است^۱

مرگ در منطق قرآنی نیز به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه دریچه ای به سوی جهان جاودانگی و بقاست. حقیقت مرگ چون حقیقت حیات و زندگی از اسرار هستی است به گونه ای که حقیقت آن تاکنون بر کسی روشن نشده است. بلکه آن چه ما از حقیقت آن می شناسیم تنها آثار آن است . آن چه از قرآن بر می آید آن است که مرگ یک امر عدمی و به معنای فنا و نیستی نیست، بلکه یک امر وجودی است. یک انتقال و عبور از جهان به جهان دیگر است، از این رو بسیاری از آیات قرآن از مرگ به توفی تعبیر کرده اند که به معنای بازگرفتن و دریافت روح از تن است .

خداوند در بیان این امر وجودی می فرماید: "الذی خلق الموت و الحیوه"^۲ خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید. در این جا خداوند، مرگ را همانند زندگی یک آفریده از آفریده های خویش معرفی می نماید. چون اگر مرگ امری عدمی بود مخلوق و آفریده به شمار نمی آمد از مخلوقات هیچ گاه جز به امری وجودی تعلق نمی گیرد. به هر حال مرگ دریچه ای است به سوی زندگی دیگر، در سطحی بسیار وسیع تر و آمیخته با ابدیت؛ خداوند می فرماید: "ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون"^۳ اگر بمیرید و یا کشته (شهید) شوید به سوی خدا باز می گردد. در حقیقت مرگ

^۱ - قفتوس در باران، ص ۳۷

^۲ - سوره ملک، آیه ی ۲

^۳ - سوره آل عمران، آیه ی ۱۵۸

پایان راه نیست، بلکه آغاز راهی است که بدان به جهان های دیگر منتقل می شوید؛ و این جهان با همه عظمتش تنها مقدمه ای برای جهان های گسترده تر و فراخ تر، جاودانی و ابدی است. و به سخنی دیگر مرگ نه تنها موجب نمی شود تا زندگی، پوچ و بیهوده جلوه کند، بلکه به زندگی این جهانی معنا و مفهوم می بخشد و از کارکردهای مرگ می توان معنا بخشی به زندگی دنیایی دانست؛ چون مرگ است که آفرینش هستی را از بیهودگی خارج می سازد و بدان جهت، معنا و مفهوم می بخشد

تعریف مسأله

در این پژوهش، اشعار احمد شاملو، شاعر شهیر معاصر از دیدگاه مفاهیم مجرد و ماورایی، نظیر خدا، انسان و جهان مورد بررسی قرار گرفته شده است. شاملو برخلاف عده ای که وی را شاعری با تفکرات دهری و پاینده به امور مادی تلقی می کنند، شاعری است که به شدت شیفته ی مضامین عرفانی است، اما راه رسیدن به این مفاهیم را گذر از مراحل صعب همین جهان مادی می داند. این پژوهش با تکیه بر فرضیه های ذیل به بررسی اشعار وی پرداخته است:

۱- خدای شاملو، ناخدای کشتی اوست. در سفرش از لاهوت به ناسوت و نیز حقیقی جاودانه است

که به هیأت گنجی بایسته درآمده که تملک خاک را دلپذیر می نماید

۲- انسان از دیدگاه شاملو تنها تعینی است که به جمیع صفات و به تمامی، مظهر حق است

۳- به عقیده ی شاملو، عشق، سرچشمه ی آفرینش و رمز زیستن می باشد

۴- از نظر شاملو، مرگ اشارتی است به حیات دیگر

روش تحقیق

در این پژوهش ابتدا کلیاتی در مورد مفاهیم مجرد و ماورایی نظیر خدا، مرگ و عشق و عقاید و افکار اندیشمندان و فلاسفه و عرفا، در مورد این مضامین مورد مطالعه و فیش برداری قرار گرفت و در سایر فصل ها، این کلیات در اشعار احمد شاملو مورد بررسی قرار گرفته و شرح داده شده است.

پیشینه ی تحقیق

شاملو از جمله شاعران شیفته ی مسائل و مفاهیم مجرد و معنوی می باشد و آرا و عقاید وی در این زمینه، منطبق بر آرا و عقاید فلاسفه و عرفای بزرگی چون مولانا، خیام، صدرالمتألهین و ابن سینا و... است. اما اشعار وی بیشتر از جنبه

های زبانی مورد بررسی قرار گرفته و تاکنون در تألیف یا مقاله ای به بررسی این مفاهیم از نگاه وی پرداخته نشده بود و تا جایی که اطلاع داریم در مورد بررسی مفاهیم مجرد و فلسفه ی هستی شناسی شاملو، کتاب مستقلی نوشته نشده و یا حتی مقاله ای هم به چاپ نرسیده است. اما در برخی کتاب ها به طور خیلی پراکنده و گذرا بدان اشاره رفته که به اسامی برخی از آن ها اشاره می شود:

- ۱- امیزاده ی کاشی ها از نوشته ی دکتر پروین سلاجقه، (۱۳۸۴)، تهران، انتشارات مروارید
- ۲- شعر زمان، برگزیده و تفسیر موفق ترین شعرها نوشته ی محمد حقوقی، (۱۳۸۱)، تهران، انتشارات نگاه
- ۳- احمد شاملو شاعر شبانه ها و عاشقانه ها نوشته ی حمیدرضا باقرزاده، و بهروز صاحب اختیاری، (۱۳۸۱)، تهران، انتشارات هیرمند
- ۴- شناخت نامه ی احمد شاملو نوشته ی جواد مجابی، (۱۳۷۷)، تهران، نشر نقره

پیشنهاد برای تحقیقات آتی

اشعار احمد شاملو قابلیت های فراوانی دارد که می توان آن را از جنبه های گوناگون مورد بررسی قرار داد. هم از جنبه ی زبانی و هم از لحاظ محتوایی. به اعتقاد بنده رساله ی حاضر در حکم آشنایی مقدماتی با مفاهیم مجرد و معنوی با رویکرد به اشعار شاملو می باشد که در آینده نیز می تواند مضمون پژوهش های وسیع قرار گیرد.

بیوگرافی

تولد و سال های پیش از جوانی

احمد شاملو در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در خانه شماره ۱۳۴ خیابان صفی علیشاه تهران متولد شد. پدرش حیدر نام داشت که تبار او به گفته ی احمد شاملو در شعر من بامدادم سرانجام از مجموعه ی مدایح بی صله به اهالی کابل برمی گشت. مادرش کوبک عراقی شاملو، و از قفقازی هایی بود که انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه، خانواده اش را به ایران کوچانده بود^۱. دوره ی کودکی را به خاطر شغل پدر که افسر ارتش بود و هر چند وقت را در جایی به مأموریت

^۱ - خبر تکان دهنده، فرهی، ص ۱۲

می‌رفت، در شهرهایی چون رشت و سمیرم و اصفهان و آباد و شیراز گذراند. (به همین دلیل شناسنامه ی او در شهر رشت صادر شده‌است و محل تولد در شناسنامه او، رشت نوشته شده‌است.) دوران دبستان را در شهرهای خاش، زاهدان و مشهد گذراند و از همان دوران اقدام به گردآوری مواد فرهنگ عامه کرد.

دوره ی دبیرستان را در بیرجند، مشهد و تهران گذراند و سال سوم دبیرستان را در دبیرستان ایران شهر تهران خواند و به شوق آموختن دستور زبان آلمانی در سال اول دبیرستان صنعتی ثبت نام کرد.

دوران فعالیت سیاسی و زندان

در اوایل دهه ی ۲۰ خورشیدی پدرش برای سر و سامان دادن به تشکیلات از هم پاشیده ژاندارمری به گرگان و ترکمن صحرا فرستاده شد. او همراه با خانواده به گرگان رفت و به ناچار در کلاس سوم دبیرستان ادامه ی تحصیل داد. در آن هنگام در فعالیت‌های سیاسی شمال کشور شرکت کرد و بعدها در تهران دستگیر شد و به زندان شوروی در رشت منتقل گردید. پس از آزادی از زندان با خانواده به رضائیه (ارومیه) رفت و تحصیل در کلاس چهارم دبیرستان را آغاز کرد. با به قدرت رسیدن پیشه‌وری و جبهه دموکرات آذربایجان به همراه پدرش دستگیر شد و دو ساعت جلوی جوخه ی آتش قرار گرفت تا از مقامات بالا کسب تکلیف کنند. سرانجام آزاد شد و به تهران بازگشت و برای همیشه ترک تحصیل کرد.

ازدواج اول و چاپ نخستین مجموعه ی شعر

شاملو در بیست و دو سالگی (۱۳۲۶) با اشرف‌الملوک اسلامیة ازدواج کرد. هر چهار فرزند او، سیاوش، سامان، سیروس و ساقی حاصل این ازدواج هستند. در همین سال اولین مجموعه اشعار او با نام آهنگ‌های فراموش شده به چاپ رسید و هم‌زمان کار در نشریاتی مثل هفته نو را آغاز کرد. در سال ۱۳۳۰ او شعر بلند «۲۳» و مجموعه اشعار قطع نامه را به چاپ رساند. در سال ۱۳۳۱ به مدت حدود دو سال مشاورت فرهنگی سفارت مجارستان را به عهده داشت.